



نقد کتاب عکسِ (آن روز «او را» در باغچه کاشتند)، در نحله‌ی ساختارگرا

استاد محترم: دکتر محمد خدادادی مترجم‌زاده

دانشجو: فاطمه حیدری

شماره‌ی دانشجویی: ۹۹۱۲۳۳۵۱۰۴

نیمسال دوم ۱۴۰۰-۱۳۹۹

تقدیم به هومن
که فروغ را
چون من
دوست می‌دارد.



«مرگ، از جمله موضوعات ابدی است؛ موضوعاتی که از بدو پیدایش انسان و در سراسر تاریخ همراه آدمی و مشغله‌ی ذهن او بوده است و اصولاً ارکان و رشته‌های ناپیدای حیات و هستی وابسته به آنان است؛ چون عشق، مرگ، پیری، بدی و متفرعات چندی که هم بر گرد همین مقولات می‌چرخند؛ چون شادی، تلاش و...، اما همین اصول و فروع در دستگاه‌های مختلف فکری و در زمان‌های مختلف، نه فقط مضامین ثابت و یکسانی ندارند که گاه حتی متضمن مفاهیم متضاد نیز می‌شوند؛ مثلاً مرگ، مهم‌ترین مشغله‌ی ذهن بشر که در یک دستگاه فکری، به معنای پایان هستی است و در دستگاه‌های فکری دیگر، به معنای آغاز زندگی حقیقی است» (شمس لنگرودی)

تاریخ عکاسی، آکنده از شواهدی است که عکس را به مرگ پیوند می‌زنند؛ از داگرتوتیپ^۱‌های اولیه از مردگان در موقعیتی که انگار خوابیده‌اند، تا عکس‌های عزیزان از دست‌رفته روی تاقچه، به رابطه‌ی میان عکس و مرگ قطعیت می‌بخشند. به تعبیر سانتاگ^۲، عکاسی هنر مرثیه‌ای است. کتاب عکس «آن روز او را در باغچه کاشتند» شامل مجموعه عکسی مستند از یحیی دهقان‌پور از مراسم خاک‌سپاری فروغ فرخزاد در ۲۶ بهمن ۱۳۴۵ است. مهران مهاجر در مقدمه‌ی این کتاب می‌گوید: «ما با مجموعه‌ای مواجهیم که فی‌نفسه جذابیت موضوعی دارد و صحنه هم، صحنه‌ی رویارویی عکاس و مرگ است».

۱. Daguerreotype
۲. Susan Sontag

عکس‌های یحیی دهقان‌پور، مرثیه‌ای برای سوگواری فروغ‌اند. فروغی که بن‌مایه‌ی شعرش مرگ‌اندیشی، زوال و هراس از ویرانی است. این مرگ‌اندیشی و زوال چنان بر ذهن و اندیشه‌ی فروغ سایه گسترده است که زندگی را سرشار از وحشت و هراس و در حال ویرانی می‌بیند. او همه‌جا «وزش ظلمت» را می‌شنود و «دلهره ویرانی»، در تمام لحظه‌های حیاتش جاری است:

در شب کوچک من افسوس / باد با برگ درختان می‌عادی دارد / در شب کوچک من دلهره‌ی ویرانی است.

(تولدی دیگر؛ باد ما را خواهد برد - ص ۲۳۸)

شعر فروغ و عکس‌های دهقان‌پور، هر دو از قطعیتِ ازدست‌رفتگی سخن می‌گویند، هم‌زمان بر جریانِ جاریِ حال تاکید می‌کنند و میان حال و گذشته، میان زندگی و مرگ تاب می‌خورند. این به نوعی دستاوردِ قطعیِ عکاسی است؛ نمایش مرگی که جامعه به مراسم تشییع و تدفین محول کرده است، یادمان درگذشت آن‌ها و یادآوری این نکته که: آن‌ها زندگی کردند و مردند و به خاک سپرده شدند و در خاطرِ زندگان باقی می‌مانند. دیدن چهره‌ی هنرمندانی که در عکس‌ها جوان بوده‌اند و حالا سال‌هاست به خاک سپرده شده‌اند، معصومیت و آسیب‌پذیری زندگی‌هایی را نشان می‌دهد که به سوی نابودی خود حرکت می‌کنند. این ذات رسانه‌ی عکاسی است که می‌تواند ما را به گذشته، افراد، خاطرات، مکان و زمان‌هایی که اکنون نیستند ارجاع دهد. این ارجاع به آنچه اکنون و در این لحظه نیست، بیشتر از هر حضوری ما را به غیاب هدایت می‌کند. عکس‌ها محرک‌هایی برای عالم خیال و تلاشی برای مطالبه یا برقراری ارتباط با



«واقعیتی ازدست‌رفته»‌اند. یحیی دهقان‌پور تعریف می‌کند: «این عکس‌ها را کاملاً فراموش کرده بودم تا روزی مطلبی از مسعود بهنود خواندم که در آن نوشته بود: احمد شاملو در مراسم تشییع جنازه‌ی فروغ حضور نداشت. یاد این عکس‌ها افتادم، مطمئن بودم بهنود اشتباه می‌کند. نگاتیوها را یافتم و به چاپ سپردم. جالب است که عکس خود بهنود را هم در مراسم پیدا کردم.» همان‌گونه که فروغ می‌گوید: «کار هنری علتش یا لاقلاً یکی از علت‌هایش - یک‌جور نیاز ناآگاهانه است به مقابله و ایستادگی در برابر زوال، یک‌جور تلاش برای باقی‌ماندن یا باقی‌گذاشتن خود و نفی مرگ»، این عکس‌ها، با قاب‌گرفتن مرگ، تداعی‌کننده‌ی همین ایستادگی‌اند که فروغ از آن سخن می‌گوید.